

خود به روال سابق نیستند. از این منظر نظام‌های بانزشتگی از سه جهت تحت فشارند:

۱- مسئله اول رشد سریع روند سالمند شدن جمعیت است که اساس تأمین مالی نظام‌های بانزشتگی را دچار مخاطره کرده است. با تداوم تغییرات جمعیت شناختی و افزایش تعداد سالمندان، ساختار کلی جوامع دستخوش تغییر خواهد شد.

۲- مشکل بعدی در اینجاست که روند سالمند شدن جمعیت در برهه‌ای از زمان در حال وقوع است که کشورها تحت فشارهای شدید رقابتی در مقیاس جهانی‌اند. آن‌ها در صورتی می‌توانند در این شرایط سخت موفق باشند که هزینه‌های تولید خود را کاهش دهند. سالمند شدن جمعیت، هزینه‌های بیمه اجتماعی را به شدت بالا می‌برد و در نتیجه کشورهایی که تعداد زیادی سالمند دارند قادر به رقابت نخواهند بود. در شرایط بد اقتصادی، بیکاری ساختاری نیز گسترش می‌یابد که به نوبه خود بر کاهش ورودی نظام‌های تأمین اجتماعی مؤثر خواهد بود.

۳- مسئله سوم این است که ایرادهای طراحی نظام‌های بانزشتگی عاملی در جهت افزایش فشار مالی به آن‌هاست. در شرایط رقابت شدید در اقتصاد جهانی، نظام‌های بانزشتگی، بازارهای اشتغال در کشورها را به هم می‌ریزند، ذخیره‌های ملی را کاهش می‌دهند و بودجه‌های عمومی را از بخش‌های مهم مانند آموزش به بخشی دیگر هدایت می‌کنند.

راه‌حل این مشکل از دیدگاه هواداران رویکرد بحران این است که به جای گسترش روزافزون بخش عمومی برای انجام همه این وظایف، سیاست‌گذاران باید زمینه‌ای را فراهم کنند که بخش عمومی تنها در وظایفی که در انجام آن موفق است، یعنی بازتوزیع و بیمه مشترک، فعال باشد و بقیه بخش‌های یعنی پس‌انداز بلندمدت و خلق ثروت را به بخش خصوصی بسپارد. نظام‌های چندلایه پیشنهادی توسط بانک جهانی، حرکت به سمت نظام‌های بانزشتگی مبتنی بر سهم تعریف شده و تقویت بخش خصوصی در حوزه بیمه‌های تأمین اجتماعی از جمله پیشنهادی هواداران این رویکرد است. «رویکرد ثبات» در تقسیم‌بندی (نی، ۲۰۰۹) ثبات اجتماعی نام دارد و برخلاف رویکرد قبلی که از بحران و لزوم تغییرات بنیادی برای مواجهه با آن دفاع می‌کند، سیاست‌گذاران را از اطلاق بحران بر شرایط موجود برحذر داشته و آنها را به آرامش دعوت می‌کند. این رویکرد عموماً از سوی نهادهای طرفدار تأمین اجتماعی مانند «سازمان جهانی کار» یا «اتحادیه بین‌المللی تأمین اجتماعی (ISSA)» و مجموعه‌ای از نهادهای ملی و بین‌المللی همسو با آنها حمایت می‌شود. از منظر این رویکرد، نظام‌های بانزشتگی هر جا مجال رشد داشته‌اند، در ایفای نقش خود موفق بوده‌اند. از این منظر نظام‌های بانزشتگی صرفاً ابزار انتقال درآمد نیستند بلکه آنها در مقیاسی بزرگ‌تر انسجام اجتماعی را در جوامع نهادینه می‌کنند و روابط بین‌نسلی را توسعه و تعمیق می‌دهند. بنابراین نظام‌های بانزشتگی تجسم تعهد به ثبات و آرامش اجتماعی‌اند و این کار را از طریق از میان بردن تناقض میان سرمایه‌داری و شهروندی انجام می‌دهند. نظام‌های بانزشتگی نه تنها با از میان بردن فقر در سنین سالمندی، نارضایتی‌های اجتماعی را کاهش داده‌اند بلکه برای اقتصاد هم روابط پایدار صنعتی و همچنین نیروی کار با مهارت و با انگیزه فراهم کرده‌اند. هواداران این رویکرد، افزایش قابل‌ملاحظه کیفیت زندگی در کشورهای اروپایی را محصول ایجاد نظام تأمین اجتماعی می‌دانند. نظام تأمین اجتماعی از این منظر بخشی انکارناشدنی از توسعه دولت-ملت هاست و نقشی اساسی در تضمین ثبات و آرامش اجتماعی در طول تاریخ کشورهای اروپایی داشته. از سوی دیگر طرفداران رویکرد ثبات به این مسئله اشاره دارند که در تاریخ معاصر

کشورهایی که نظام بانزشتگی قدرتمند نداشته‌اند، همواره با شکاف و نزاع اجتماعی روبه‌رو بوده‌اند. رویکرد ثبات مشکل اصلی در نظام تأمین اجتماعی را ناکافی بودن آن می‌داند. سازمان جهانی کار بر این نکته تأکید دارد که بسیاری از کارگران در جهان تحت پوشش طرح‌های بانزشتگی و خدمات بیمه‌ای نیستند. در کشورهای توسعه‌یافته نیز نیروهای سیاسی منافع کارفرمایان را مورد توجه قرار می‌دهند و در نتیجه تأمین اجتماعی، یعنی مبنای اساسی ثبات و آرامش اجتماعی، را تضعیف می‌کنند. به‌علاوه از منظر سازمان جهانی کار، یکی دیگر از مشکلات مهم در کشورهای در حال توسعه، حکمرانی طرح‌های بانزشتگی است و مدیریت دولتی و خصوصی نظام‌های بانزشتگی حداقل برای بخش گسترده‌ای از کارکنان در کشورهای در حال توسعه ناکارآمد بوده است. رویکرد «شهروندمداری»، برخلاف دو دیدگاه قبلی که به‌طور فعال در عرصه عمومی از ادعاهای خود دفاع می‌کنند، تقریباً حاشیه‌ای است. سازمان‌های مردم‌نهاد وابسته به جنبش‌های اجتماعی جدید، دانشگاهیان و سیاستمداران حزب سبزها از جمله هواداران این رویکرد هستند. در این روایت، به این مسئله پرداخته می‌شود که چگونه تبعیض علیه سالمندان سبب شده است تا جوامع امروز برای همه افراد، محلی نامناسب برای زندگی باشد. اگرچه این رویکرد حاشیه‌ای است اما همواره نقش مهمی در نقد دو رویکرد قبلی و نشان دادن ضعف‌های آنان داشته است. این رویکرد بر این مسئله تأکید دارد که باید رویکردی جامع‌تر و فراگیرتر در سیاست‌گذاری اجتماعی به‌صورت عام و در نظام بانزشتگی به‌صورت خاص داشت. از نگاه این گروه، هدف سیاست‌گذاری اجتماعی فقط فراهم کردن سطح مناسب درآمد، ایجاد توازن در هزینه‌ها و رشد اقتصادی نیست، بلکه هدف بنیادی هر سیاست‌گذاری اجتماعی باید تضمین خودتحقق بخشی و ارتقای استقلال و خودآیینی همه شهروندان از هر سن، جنس، قومیت، وضعیت سلامت و پیشینه اقتصادی-اجتماعی باشد. با توجه به این نوع صورت‌بندی از مسئله، طرفداران رویکرد شهروندی اجتماعی معتقدند مباحث حول موضوع بانزشتگی در سطوح ملی و بین‌المللی، موضوعی پراهمیت را در سطح حسابداری تقلیل داده‌اند؛ در نتیجه دایره بحث در مورد پدیده بانزشتگی باید گسترش یابد. به جای بحث صرف در مورد طراحی نظام بانزشتگی (که البته در جای خود مهم است اما همه مسئله نیست) باید به دنبال یک راهبرد منسجم و چندلایه «سالمندی فعال» بود. در نتیجه از منظر این رویکرد، به جای اینکه صرفاً به دنبال مواجهه با پدیده سالخوردگی جمعیت باشیم باید به دنبال شکل‌دادن فعال به آن بود. ایده اساسی سالمند شدن فعال، به بهترین شیوه، برای مقابله با هزینه‌های سالخوردگی جمعیت، اجتناب از آنهاست. دولت‌های رفاه کنونی باید بکوشند تا سطحی پایه از حمایت‌های اجتماعی بر مبنای نیازهای واقعی انسانی فراهم کنند. بیان سه رویکرد فوق نشان می‌دهد که نگاه ساده‌اندیشانه و صرفاً مالی به وضعیت بانزشتگان، آن‌هم صرفاً نسبت به صندوق‌های بانزشتگی، تقلیل سطح تحلیل و لاجرم درک ناقص از پیچیدگی‌های معضلات بانزشتگان در کشور است. کاستن عمق مشکل و ساده‌سازی آن در بحران صندوق‌ها، آن‌هم در محدوده ناپایداری مالی صندوق‌های بانزشتگی، در حالی که هیچ مرجع منسجم و مقتدری در کشور هنوز مسئول تبیین راهبردها و سیاست‌های جامع حمایت اجتماعی از جمله بانزشتگان در کشور نیست، راه به جایی نخواهد برد. بحران تلقی کردن شرایط شاید در گفتمان مدیریت کلان کشور جهت اولویت‌بخشیدن به تخصیص منابع و بودجه کشور به صندوق‌ها راهگشای حل مقطعی بدهی و ورشکستگی صندوق‌ها باشد اما پاسخی مناسب و راهگشا به ریشه مشکلات نخواهد بود.

نظام‌های
بانزشتگی هر
جا مجال رشد
داشته‌اند، در
ایفای نقش
خود موفق
بوده‌اند. از این
منظر نظام‌های
بانزشتگی
صرفاً ابزار
انتقال درآمد
نیستند بلکه
آنها در مقیاسی
بزرگ‌تر انسجام
اجتماعی را در
جوامع نهادینه
می‌کنند و روابط
بین‌نسلی را
توسعه و تعمیق
می‌دهند